

سه دهه خردۀ پژوهی ادبی در غیاب ادبیات‌شناسی کلان

محمود فتوحی رودمعجنی*^۱

سخن سردبیر:

از آغاز دهۀ هفتاد تا کنون که در آستانۀ قرن پانزدهم شمسی هستیم ادبیات‌شناسی فارسی در دانشگاه‌های ایران در قیاس با نیم قرن پیش از آن، فراز و نشیب‌های زیادی را از سرگذرانده است. دیدگاه‌ها و نگرش‌ها به مسائل گوناگون ادبیات، به تنوع و تعدد شاخه‌های مطالعات ادبی انجامیده است و از سویی پژوهش ادبی با دیگر رشته‌های علوم انسانی پیوندهایی ولو سست و ناپایدار پیدا کرده است.

دستاوردهای ادبیات‌شناسی در سه دهۀ اخیر بر خلاف آنچه منتقدان و آسیب‌شناسان طرح می‌کنند چندان نویدکننده نیست. در این سالها پژوهش‌های زیادی در قالب رساله‌های دکتری، مقالات پژوهشی و دانشنامه‌ای، تکنگاریهای دقیق درباره آثار و مؤلفان منتشر شده است. یافته‌های پژوهشی اخیر، پاره‌ای از روایت‌های مشهور ادبیات‌شناسان پیشین را که حکم نظریۀ مرجع در ادبیات‌شناسی و مطالعات ادبیات فارسی پیدا کرده بود مشکوک ساخته یا از اعتبار انداخته است.

تکنگاری‌های تخصصی از استانداردهای سخت‌گیرانه علمی بر پایه روش‌های سبک‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی، معناشناسی، بلاغت، فن شعر، ریخت‌شناسی، متن‌پژوهی، ژانرشناسی و نقد ادبی پیروی می‌کند. بهره‌گیری برخی از این پژوهش‌ها

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

* fotoohirud@um.ac.ir

از محاسبات رایانه‌ای و برنامه‌های هوشمند، دسترسی به ابر داده‌ها و متون دیجیتال، بر میزان دقت و صحت استنادهای محققان افزوده است.

اما در سوی دیگر ادبیات‌شناسی ما در این سی سال، جانب موضوعات کلی و کلیات ادبی و کلان روایتگری را وانهاد و به سوی موضوعات خرد و جزئی گرایید. نسلهای پیشین غالباً تکرار نظریات مرجع و کلان‌روایتها را خوش می‌داشتند و در اثبات و گسترش آن کلان روایتها و گاه در برساختن مشابه آنها می‌کوشیدند؛ رساله‌های دکتری و حتی مقالات استادان بزرگ ادبیات فارسی در دهه‌ی چهل تا شصت غالباً یک موضوع را در پهنه‌ی هزار ساله‌ی ادب فارسی از آغاز تا زمان حاضر به مطالعه می‌گرفت. اما از دهه‌ی هفتاد به این سو، خرده‌پژوهش در موضوعات جزئی و محدود در اولویت ادبیات‌شناسی قرار گرفت. مصادیق فراوانی از پژوهش در فروع موضوعات ادبی را شاهدیم مانند تحقیق درباره‌ی یک مفهوم ادبی جزئی، بررسی دقیق یک متن ناشناخته، یک رخداد ادبی، یک سبک شخصی، یک اصطلاح، یا حتی یک واژه، بررسی تأثیر و تأثرهای دو متن، و خرده‌پژوهشهایی نظیر این‌ها.

این تفاوت در نگرش مطالعات ادبی، دو گونه ادبیات‌شناسی خرد و کلان را پدید می‌آورد. اجازه بدهید برای تمایز این دو گونه مطالعات ادبی از مصطلحات علم اقتصاد وام بگیریم. اقتصاد خرد، شاخه‌ای از علم اقتصاد است که رفتارهای مالی یک مصرف‌کننده یا یک بنگاه تجاری مستقل را مطالعه می‌کند. اما اقتصاد کلان^۱ پدیده‌های اقتصادی فراگیری مانند تورم، نرخ رشد اقتصادی، درآمد ملی، تولید ناخالص داخلی و تغییرات بیکاری را تجزیه و تحلیل می‌کند. در ادبیات‌شناسی نیز دو گونه مطالعات خرد و کلان قابل تفکیک است. تحلیل ادبی خرد، موضوعی جزئی و محدود را هدف می‌گیرد؛ اما هدف تحلیل ادبی کلان، فهم مسائل ادبی فراگیر و تحلیل کنش و واکنش تجمعی مؤلفان، مخاطبان، نهادها و نظامهای دانش و ارزش در درون ادبیات است و در دامنه‌ی گسترده‌تر، تبیین مناسبات مسائل ادبی با شرایط جامعه، فرهنگ، تاریخ و دیگر

دانشهای انسانی را به بحث می‌گیرد. در این سطح از تحلیل است که ادبیات‌شناسی با مطالعات فرهنگی و دانشهای علوم انسانی پیوند می‌خورد. ادبیات‌شناسی خُرد در سه دههٔ اخیر گسترش چشمگیری در ایران داشته است؛ پژوهشگران و منتقدان به جای سخن گفتن از مسائل کلان ادبی مثل دوره، مکتب، جریان، عصر - که شیوهٔ رایج ادیبان نام‌آور پیشین بود- بیشتر به اجزای خرد یک پیکره و فرعیات و جزئیات موضوع پرداخته‌اند. چندان که امروز در شناخت خُرد مسائل ادبی در شرایط مطلوبتری نسبت به سی سال پیش قرار داریم و اطلاعات دقیق و معتبرتری دربارهٔ بسیاری از مسائل و رخدادهای ادبی، متون و مؤلفان در دسترس ماست.

حتماً خواهید گفت که اگر چنین دستاوردهای مطلوب و معتبری داریم چرا چندان به چشم نمی‌آید؟ چرا همه از آسیب و کاستی و نابسندگی مطالعات ادبی در سالهای اخیر می‌گویند؟ چرا منتقدان در کنار گزارش کاستی‌ها و تمرکز بر نوشتارهای ضعیف نوپژوهان، اشارتی به آن دستاوردهای نوین و متفاوت نمی‌کنند؟ چرا نظریهٔ مرجع و کلان‌روایت تازه‌ای ظهور نکرده؛ چرا افق تازه‌ای به روی شناخت عمومی از تاریخ ادبیات و جایگاه آن در مطالعات فرهنگی و تاریخی گشوده نشده است؟

در پاسخ به این چراها باید گفت که ادبیات‌شناسی سه دههٔ اخیر نتوانسته است یافته‌های تازه و دستاوردهای خُرد پژوهی را در چشم‌اندازهای کلان به شکل نظریه‌های مرجع و ابرمفهوم‌های ادبی صورت‌بندی کند؛ این ناکامی، معلول عوامل گونه‌گونی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

الف) **غلبهٔ رویکرد تخصصی:** یک رشتهٔ دانشگاهی به موضوع خود نگاهی علمی و تخصصی دارد و از روشهای اثباتی برای تحلیل موضوع بهره می‌گیرد. هر چه موضوع خردتر باشد امکان دقت و عینیت در بررسی آن افزایش می‌یابد. اغلب پژوهشهای ادبی اخیر از نوع ادبیات‌شناسی خرد یا خرده‌تحلیل^۲ ادبی هستند که

درون‌کاوی در موضوع را نسبت به مطالعه بافت و تاریخ متن در اولویت قرار می‌دهند. موضوعات خرد به ندرت با تحلیل‌های کلان^۳ در چشم‌انداز گسترده تاریخ ادبی و فرهنگی حمایت می‌شوند و به همین دلیل اگر یک نگره تازه یا خرده‌نظریه (Theorem) نو حاصل شود جایگاهش در روایت بلند و چند لایه تاریخ ادبیات آشکار نمی‌شود. یعنی محققان دستاورد خود را در درون نظام‌های ادبی فارسی تبیین نمی‌کنند چه رسد به نسبت آن با فرهنگ، دین، سیاست، اقتصاد و تکنولوژی. به دیگر سخن هر یک از این خرده‌پژوهش‌ها بیرون از نظام‌های ادبی و منتزع از تاریخ اندیشه، فرهنگ تنها ایستاده و به دلیل فقدان نگرش کلان‌نگر و بینارشته‌ای جایگاه و ارزش خود را در نظام‌های فکری و گفتمانی بزرگتر پیدا نکرده است. کمتر خرده‌پژوهشی را می‌یابیم که نسبت موضوعش را با مسائل جانبی یا رقیب در درون تاریخ ادبیات توضیح بدهد. دستاورد چنین پژوهشی هرچند به مثابه یک سلول سازنده و مؤثر می‌تواند در پیکره یک نظریه در ادبیات‌شناسی کلان، به شمار آید اما آن سلول از پیکره متبوع خود جدا و بی‌نقش افتاده است. خرد تحلیل یک روش میکروسکوپی و ذره‌بینانه را می‌طلبد؛ اما کلان تحلیل از روش تلسکوپی استفاده می‌کند. کلان تحلیل از فاصله زیاد به موضوع می‌نگرد. استغراق طولانی در نگاه ذره‌بینی به خرده‌مسائل و قضایای جزئی، مجال نگرش کلان در یک چشم‌انداز بزرگ و تاریخی را به جوینده نمی‌دهد.

گرایش نسل‌های پیشین به ایدئولوژی‌های بزرگ مانند مارکسیسم یا ناسیونالیسم و اسلام سبب می‌شد تحلیل‌گر، ادبیات را از چشم‌انداز معرفتی و هستی‌شناختی ایدئولوژی خود به مطالعه بگیرد و ناگزیر بود به پرسش‌های کلانی درباره نسبت موضوعات و مسائل ادبیات فارسی در گفتمان متبوعش پاسخ دهد و نسبت ادبیات را با نظام فکری خود روشن کند. اما پس از دهه هفتاد تب ایدئولوژی‌های بزرگ فرونشست و تخصص‌گرایی جای مواضع ایدئولوژیک و کلی‌گویی‌های مرامی را گرفت. این امر خود به کاهش کلان‌نگری و نظریه‌گرایی انجامید.

ب) افول مرجعیت ادبی: در گفتمان ادبیات‌شناسی روزگار ما، نهادهای مرجع که قادر باشند یک کلان‌تحلیل درباره ادبیات برسانند و امکان ترویج و تثبیتش را داشته باشند شکل نگرفته است. پس از انقلاب با خالی شدن دانشگاهها از کرسیهای مرجع، دیگر حلقات نیرومند ادبیات‌شناسی شکل نگرفت؛ استادان پرنفوذ و مرجع که حاصل آن نهادها بودند نیز برنیامدند. در نتیجه نظریه‌های کلان شکل نگرفت و اگر نظریه‌ای مطرح شد، کار و بارش نگرفت و شأن یک نظریه مرجع و مورد توافق همگان را پیدا نکرد؛ چرا که نهادی نبود تا امکان نشر، پایدارسازی و مشروعیت‌بخشی به ایده‌های نو را فراهم سازد.

شکل‌ناگرفتن نهاد مرجع دو علت داشت: نخست برآمدن نظریه‌های ادبی جهانی که سبب گسست ادبیات‌شناسی جدید از "علم الأدب" دیرین شد؛ نظریه‌های نوین که با پایه‌های فلسفی و فرهنگی مدرن حمایت می‌شد، مرجعیت ادبی سنتی را به چالش کشید. در این میان اندیشه‌های پسامدرنیسم نقش بیشتری در فروکاستن سیطره نهادهای مرجع داشت. نظریه ادبی پسامدرن دو انگاره "عدم قطعیت" و "تکثر دیدگاه" را می‌گسترانید. در نتیجه، دیدگاه‌های موازی و هم‌تراز یا رقیب در کنار هم برآمد و کار را بر مقبولیت یک نظریه فراگیر و مرجع دشوار ساخت. مثلاً به وضوح می‌بینیم که همزمان چند دیدگاه در باره شعر پسانوگرا وجود دارد و هر کسی، تحلیل خود را طرح می‌کند و تحلیلهای چندگانه، در موازات هم یا رویاروی یکدیگر می‌ایستند و همدگر را خنثی می‌کنند.

دیگر آنکه با فرونشستن تب ایدئولوژی‌ها، و ظهور تکثرگرایی، مرجعیت ادبی نهادها و ارگانهای سیاسی و ایدئولوژیک در بیرون از دانشگاه به تدریج رو به خاموشی رفت و به ندرت مجله یا ارگان شناخته‌شده و مؤثری برای نقد و تحلیل ادبیات ظهور کرد. دانشگاه که اینک تنها نهاد حامی ادبیات‌شناسی شده بود از میانه دهه هشتاد پژوهشگران را به انبوه‌سازی خرده‌پژوهشها در قالب مقاله پژوهشی برانگیخت؛ مسابقه

"تولید علم!!" به پژوهشهای خُرد و زودبازده نیاز داشت تا آمار و ارقام تعداد مقالات را بالا ببرد. از این رو خرده‌پژوهش اعتبار بیشتری یافت داد تا تحلیلهای کلان که بسیار زمان‌بر بود.

ج) "روح کاستی‌بینی" رایج در میان اهل فکر ایران را در این زمینه نباید نادیده گرفت. این یک عامل روانشناختی اجتماعی است؛ تو گویی که تفکر انتقادی را با خرده‌گیری یکی دانسته‌ایم و بر آن شدیم که "عیب می‌جمله بگوییم وز هنرش هیچ". انتشار دهها مقالهٔ جدی با رویکرد آسیب‌شناسی یک موضوع واحد در سالهای اخیر گویای این وضعیت است. آسیب‌شناسان ما با همهٔ دقت و صحتی که در شناسایی کاستی و آسیب پژوهشها - البته با تمرکز بر منشوراتِ ناپختهٔ دانشجویی - به کار بسته‌اند به یک تغافل نابخشودنی دچار شدند و آن خودداری از شناساندن پژوهشهای کارآمد و نقش و ارزش آنها در ایجاد معرفت تازه است.

اینها پاره‌ای از عوامل متعددی است که در سه دههٔ اخیر به ادبیات‌شناسی کلان مجال رشد چندانی نداده است. با آن که دستیابی به نظریه‌های کلان دشوار است اما بدون آنها فهم نسبت نظامهای ادبی با یکدیگر و با سایر نظامها و نظامهای فرهنگی و اجتماعی ناممکن است.

اینک در آغاز قرن پانزدهم شمسی ما در شرایط دیگری قرار گرفته‌ایم. ادبیات‌شناسان فارسی اکنون به ابرداهای متون ادبی و میلیونها صفحه میراث مکتوب بشری به سادگی دسترسی دارند؛ به برکت اختراع ابزارهای نوین در علوم انسانی دیجیتال، باید بکوشیم ناکامی چند سالهٔ خود در ادبیات‌شناسی کلان را جبران کنیم. اکنون ماشینهای داده‌پرداز با برنامه‌های دقیق و هوشمند کار هزاران ساعت فیش‌برداری از متون را در کسری از ثانیه با دقت محاسباتی بالا انجام می‌دهند؛ کدنویسی با پردازشگرهای دیجیتال، اطلاعات مترابط را از هزاران هزار صفحه ذخایر زبانی و ادبی،

پیش چشم محققان طبقه‌بندی و توصیف می‌کند؛ و با نمایش بصری داده‌های طبقه‌بندی شده، تصویر زنده و قابل اعتمادی از وضعیت صورتها، ساختارها و اندیشه‌ها در بُردارهای تاریخ و جغرافیای فارسی‌زبانان فراهم می‌سازد. با این امکانات زمان آن رسیده است که نظام‌های ادبی و زبانی فارسی را با تحلیلهای کلان و آنتولوژیک متناسب با معرفت امروزی بازخوانی کنیم و تاریخ تازه‌ای برای ادبیات پارسیگویان و تفکر در بستر ادبی بنویسیم؛ وقت آن رسیده است که میزان اعتبار کلان‌روایتهای مسلط و میراث نظریه‌های مرجع در علم الأدب قدیم را بازسنجیم.

این رخداد چندان دور نخواهد بود؛ چرا که با هر چرخشی در سامانه دانایی و شکل آگاهی و زیست انسانی، نسلهای تازه‌نفس، کلان روایت فرهنگی و تاریخی خود را از مسائل مهم انسان و هستی می‌نویسند و اینک ما در آستانه پیدایی روایتهای دیگری از سیزده قرن ادبیات فارسی با پشتوانه پردازشگرهای هوشمند عصر دیجیتال هستیم.

فصلنامه نقد ادبی در همه این سالها برای مقالاتی که حاوی چشم‌اندازهای بزرگ ادبی، و نظرورزی در ساحت ادبیات‌شناسی کلان بوده است ارزش ویژه قائل شده است. مقالاتی که از چشم‌اندازی کلان، روند تطور و دگردیسی یک رخداد ادبی را طرح می‌کند یا نگاهی جامع به یک مسأله ادبی دارد در زمره ادبیات‌شناسی کلان است؛ چنین مقالاتی در تاریخ ادبی، در تاریخ اندیشه ایرانی، و در جریان تفکر انتقادی فارسی اهمیت ویژه دارد.

پایان، چهارم خرداد ۱۴۰۳

پی‌نوشت‌ها

1. Macroeconomics
2. microanalysis
3. macroanalysis

